

کیمیا

خاندان زیارت‌های شما را قبول کند و قبولی زیارت هم معنایش این است که آن فیضی که از ملاقات آن ولی خدا به ملاقات‌کننده می‌رسد، آن فیض به شما برسد؛ این معنای قبولی زیارت است. اگر بخواهید این فیض به شما برسد، شرط اول این است که با حضرت «ملاقات» کنید؛ یعنی رفتن حرم و آمدن، صرف رفتن به یک مکان و بیرون آمدن نباشد؛ آنجا یک موجودی و یک روح والایی حضور دارد؛

به این حضور توجه بکنید؛ و با حلالی شما آن ملاقات‌کننده می‌رسد. یعنی آن کسی که می‌خواهید با او ملاقات کنید- به چشم نمی‌بینید، لیکن «به چشم دین» که لازمه ملاقات است؛ او هست و سخن شما را می‌شنود، حضور شما را می‌بیند، شخص شما را می‌بیند؛ با او حرف بزنید؛ این شُدد زیارت. زیارت یعنی همین ملاقات. ما

مطلب پیش رو به تبیین بخش‌هایی از منش و رفتار اجتماعی عالم ربانی و مفسر کبیر قرآن، علامه سید محمد حسین طباطبایی(ره) می‌پردازد که به مناسبت فرارسیدن سالروز رحلت آن اندیشمند جلیل القدر تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

تکریم میهمان

در حدیث است که: «فصل الحسنات تکرمة الجلسا؛ بهترین نیکی‌ها گرمی داشتن همسایان است.»

یکی از شاگردان علامه نقل کردند که، بارها اتفاق افتاد که وقتی به محضرش رسیدیم، ایشان شخصاً برایم جای آوردند و این برای من خیلی سنگین بود و هرچه اصرار کردم که ایشان این کار را انجام ندهند، نمی‌پذیرفتند و چون اذکار اوقات کسی در منزل نبود و اگر کسی در منزل بود یک نفر بود که برای انجام کارها بیرون می‌رفت و لذا ایشان تنها می‌ماند و شخصاً اقدام به پذیرایی از میهمان می‌کرد، در هر حدی که میهمان بود، از هیچ کس حتی فرزندان خود برای پذیرایی و خدمت از میهمان کمک نمی‌گرفت. هنگامی که درب خانه را می‌زدند برایش بیگانه و آشنا یا یک یا صد نفر تفاوت نداشت، خودش معمولاً بلند می‌شد و در را باز می‌کرد و با روی خوش از مراجعین استقبال می‌کرد.

ترحم و عاطفه زایدالوصف

یک روز شخصی قرآنی به علامه داد و از ایشان خواست که بالای همه صفحات آن خوب و بد نوشته شود تا بتواند آن را استخاره کند و علامه هم پذیرفت. آیتالله قدوسی به علامه اعتراض کرد که «حیف نیست وقت شما صرف این کار بشود؟» علامه لیخندگی زده و فرمود: «نخواستم رذل کنم!» و کار آن بنده خدا را انجام داد. همسایه ایشان نقل می‌کرد: یک روز صبح به دنبال ما فرستاد با اینکه برای کار شخصی به کسی مراجعه نمی‌کرد. رفتیم دیدیم که بسیار نازحت است و نمی‌توانست حمام کند… معلوم شد که گریه‌ای در چاه حیاط خلوت خانه اش افتاده است و با آنکه مرتب برای آن غذا و گوشت می‌ریخت ولی بسیار نازحت بود که چرا ما باید غفلت کنیم و سر چاه را باز نگذاریم تا حیوانک در آن بیفتد. سپس دستور داد که متقی بیآورند و در چاه را بکنند و گریه را بیرون بیاورند. طبق نقل فرزندش، این کار حدود ۱۵۰۰ تومان در آن روز برایش خرج برداشته بود. ولی خوشحال بود که برای نجات حیوانی اقدام کرده است.

همسر علامه گفته بود ما در منزل حق نداشتیم برای از بین بردن مورچه با سوسک و مانند آن سهمیاتی کنیم چون علامه معتقد بود: «اینها جان دارند و ما حق نداریم آنها را بی‌جان کنیم، باید بکوشیم منزل را نظافت کنیم تا اینها پیدا نشوند.»

مروت و مردانگی

جوامردی انسان‌های وارسته در زمان مواجهه شان با افرادفادان امروز و اجفاه کثندگان دیروز، به بهترین نحو خود را نشان می‌دهد. آیت‌الله امینی می‌گوید: «یکی از ناشران که کتابهای علامه را چاپ می‌کرد با ایشان رفتار خوبی نداشت، رفته رفته وضع و برنامه کاری وی به هم خورد و به حالت زورسکته در آمد، یکی از دوستان به علامه گفت که آیا ایشان تا حالا با شما این کار کرده اند، این کتاب را بدهید یک شخص دیگری چاپ کند، ایشان فرمود که: «این آقا آن خیلی غرق شده و من حاضر نیستم در این زمان، یک لگدی به او بزنم!»

حلم و صبر

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، «حلم» علامه را اینچنین بیان می‌کند: «مردی بود بسیار متواضع، فوق العاده مهربان، من یاد نمی‌آید، یک بار در درس عصبانی شده باشد و یک بار از گل زناکتر به یکی از شاگردانش گفته باشد، و اگر خشن هم می‌گفت، شاگردان عاشقش به جان می‌خوردند، ولی از گل زناک‌تر هم نمی‌گفتند!»

شرح روش و انتقادپذیری

در تفسیری که روزها در مسجد می‌فرمودند از همان آغاز شروع روش می‌کردند و وقتی می‌خواستند راهی را امضا کنند از ایات دیگر کمک می‌گرفتند و این کوشش این بود که وقتی ما می‌توانیم با فرض قاطع بگوییم قرآن چنین است می‌گوید، که حداقل بر اول و آخر آن محیط باشیم ولو یک احاطه سطحی داشته باشیم.
در مورد روایات اصرارشان بر این بود که همه این علوم زمینه‌ای است برای صدور شرح در بابیست که انسان بر دوش خود حمل می‌کند که بر دوش قرآن نهد. در واقع دانش حدیث و علوم دیگر باید این زمینه را فراهم کند که ما با آمادگی بیشتری به خدمت قسran بیرویم و با قلب باز با این اقیانوس بیکران بهره گیریم.
آبت الله جوادی آملی یکی از شاگردان برجسته ایشان دراین باره از قول علامه می‌فرماید: «سال‌ها تابستان را، در «در که» اطراف تهران بسر می‌بردم و در آن سال‌ها افکار کمونیستی و ماتریالیستی رایج بود، یکی از صاحب نظران افکار مادی میل پیدا کرد که با علامه طباطبایی به بحث آزاد بنشیند، به حضور ایشان رفت، همان بیلاقی که در تابستان برای تعطلات تابستانی می‌گذراندند، می‌فرمودند: «وقتی که این صاحب نظر آمد این صبح شیوع شروع کرد تا پایان روز و بحث به درازا کشید و شاید قریب هشت ساعت ادامه پیدا کرد و من از راه برهان صدیقین با این فرد به سخن بنشستم. بعداً این صاحب نظر مادی هم‌را در یکی از خیابان‌های تهران یکی از منتظران قرآن دید و دو ماه مکتورش از او پرسید: تو در دیدار و در محافله خود گفت‌وگو با آقای طباطبایی به کجا رسیدی؟ گفت آقای طباطبایی برای موجد کرد… یک کمونیست را الهی کرد و یک مارکسیست را موجد کرد. حرف توهین آمیز هر کافری را می‌شنید نمی‌نویسد و پرخاش نمی‌کرد.

خدمت علامه طباطبایی(ره) گفته شد: «شخصی، ضد المیزان کتابی نوشته‌است.» ایشان بدون اینکه خشمگین شود، فقط دو کلمه فرمود:



ادب زیارت امام معصوم (ع)

آنچه در پی می‌آید بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمعی از پاسداران سپاه حفاظت ولی امر و خانواده‌های آنان در مشهد است که در تاریخ ششم فروردین ۸۲ ایراد شده است. ایشان در این دیدار با اشاره به لزوم بهره گیری از زیارت‌نامه‌های معروف ائمه(ع) در مشاهد مشرفه، ایجاد ارتباط قلبی و روحی و اتصال دل به هنگام زیارت امام معصوم را زمینه‌ساز دریافت فیض الهی برشمردند. مطلب حاضر که از سایت رهبر معظم انقلاب انتخاب شده، تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

* با دل حرف بزنید. البته دل باید جمع باشد و مشغول به همین مخاطب باشد؛ اگر به جاهای دیگر اشتغال پیدا کرد –سرگرم ذووبر و آئینه کاری و بالا و پایین و این آمد و فراتی رفت و مانند اینها شد– دیگر دل وصل نمی‌شود. سعی کنید ولو بد دقیقه، ولو پنج دقیقه، دل را فارغ کنید از بقیه شاغل‌ها و متمصل کنید به معنوتی که در آنجا حضور دارد و در رفتار آن بزنید.



وقتی می‌آییم سراغ شما و خانه شما، آذر واقعاً آمدمایم به زیارت شما، معنای زیارت این است. انسان وقتی به ملاقات کسی می‌رود، با او اجوبایی می‌کند، به او سلام می‌کند؛ همین در ملاقات‌ها و مطهرآلئمه(علیهم‌السلام) و اولیاء الهی(امام لاهم است؛ باید رفت، سلام کرد، عرض ادب کرد. آزیارت‌ها به هر زبانی هم می‌شود؛

«بسیار خوب»

عفو و گذشت

یک بار به علامه گفتند: «فلان کس از شما انتقاد کرده است.» علامه فرمود: «هن که رسوای جهانم! عیب من یکی – دو تا نیست؛ عرض این هم رویش.»

تواضع و فروتنی

* یک روز شخصی قرآنی به علامه داد و از ایشان خواست که بالای همه صفحات آن خوب و بد نوشته شود تا بتواند با آن استخاره کند و علامه هم پذیرفت. آیت‌الله قدوسی به علامه اعتراض کرد که «حیف نیست وقت شما صرف این کار بشود؟!» علامه لیخندگی زده و فرمود: «نخواستم رذل کنم!» و کار آن بنده خدا را انجام داد.

یک روز شخصی قرآنی به علامه داد و از ایشان خواست که بالای همه صفحات آن خوب و بد نوشته شود تا بتواند آن را استخاره کند و علامه هم پذیرفت. آیتالله قدوسی به علامه اعتراض کرد که «حیف نیست وقت شما صرف این کار بشود؟!» علامه لیخندگی زده و فرمود: «نخواستم رذل کنم!» و کار آن بنده خدا را انجام داد.

یک روز شخصی قرآنی به علامه داد و از ایشان خواست که بالای همه صفحات آن خوب و بد نوشته شود تا بتواند آن را استخاره کند و علامه هم پذیرفت. آیتالله قدوسی به علامه اعتراض کرد که «حیف نیست وقت شما صرف این کار بشود؟!» علامه لیخندگی زده و فرمود: «نخواستم رذل کنم!» و کار آن بنده خدا را انجام داد.

یک روز شخصی قرآنی به علامه داد و از ایشان خواست که بالای همه صفحات آن خوب و بد نوشته شود تا بتواند آن را استخاره کند و علامه هم پذیرفت. آیتالله قدوسی به علامه اعتراض کرد که «حیف نیست وقت شما صرف این کار بشود؟!» علامه لیخندگی زده و فرمود: «نخواستم رذل کنم!» و کار آن بنده خدا را انجام داد.

یک روز شخصی قرآنی به علامه داد و از ایشان خواست که بالای همه صفحات آن خوب و بد نوشته شود تا بتواند آن را استخاره کند و علامه هم پذیرفت. آیتالله قدوسی به علامه اعتراض کرد که «حیف نیست وقت شما صرف این کار بشود؟!» علامه لیخندگی زده و فرمود: «نخواستم رذل کنم!» و کار آن بنده خدا را انجام داد.



یکی از صفات بارز مردان باتقوا و خدانشناس و مؤمن، تواضع و فروتنی است. از قول یکی از شاگردانش نقل شده است، در مدت ۳۰ سالی که با او بودم، وی نسبت به همه کسانی که علاقه به تحصیل داشتند، فوق العاده علاقمند و نسبت به طلبه‌ها، آن چنان صمیمی و یک رنگ بود که هر کس می‌پنداشت، تنها او، دوست خصوصی علامه است. اگر گلمه‌ای از دهانش بیرون می‌آمد که خلاف ادب بود، بیش از حد نازحت می‌شدند یا اگر احتمال می‌داد که در کلاش به کسسی جسارت شده است، بسیار نازحت می‌شد. روزی هنگام تدریس اسفار، «هدم» و «ملکه» را توضیح می‌داد. مثالی زد و فرمود: «هائند لاینبا و بینا»؛ وقتی این مثال را زد، متوجه شد یکی از شاگردان حاضر در درس، ناپیناست. از اینکه در حضور او چنین مثالی برای عدم و ملکه زده بود، شرم‌زنده و نازحت شد. سرخ شد و پیشانی خود را مالید تا شاید بر کلام و تدریس مسلط شود. سرانجام چند دقیقه بعد، بر وجه مسلط شد و در درس وارد امله داد.

از قول آیتالله مصباح نقل می‌کنند: وقتی علامه پاسخ پرسشی را نمی‌دانستند، با صوت بلند و واضح می‌فرمودند: «می‌دانم»، اما هنگامی که می‌خواستند سؤالی را جواب دهند، با صوت آرام سخن می‌گفتند.

همچنین نقل شده، شب جمعه‌ای با ایشان به جلسه می‌رفتیم. در هر چند سه‌سؤال از جنباشان کرده‌ام، فرمودند: «می‌دانم». سپس افزودند: «هچوولات ما باید با علم خداوند مقایسه کرد». یعنی ملاحظور که خداوند به همه چیز عالم است و علمش بی‌نهایت، ما هم علم حقیقی به چیزی نداریم و بهمان‌لی بی‌پایان است. از هیچ عالمی به اندازه ایشان «می‌دانم» نشده‌اند!

یک بار با شخص ماجراجویی هفت ساعت بحث کرد تا سرانجام او را محکوم و قانع کرد و آن شخص پس از شهادت به توحید و نبوت، گفت: «شهادت می‌دهم که تو، ولی خدایی!» استاد فاطمی نی‌آمی می‌گوید: «روزی دچورخه سواری شازده. هفده‌ساله و باسپله خود به علامه برخورد و مرحوم علامه به زمین افتاد و زخمی شد، اما برخاست و زود به سوی آن نوجوان رفته و گفت: «شما مشکلی ندار؟» دچورخه تا سلام است؟…» در حالی که آن نوجوان، در پاسخ دلجویی استاد، به ناسزگویی و سرزنش مشغول بود!

تفسیرالمیزان: کار بزرگی بود که در سر پنجاه قلم علامه جان گرفت و موجب شگفتی اصحاب اندیشه شد. آیتالله سید محمد حسین حسینی تهرانی نقل می‌کند: «این حقیر روزی به استاد(علامه طباطبایی) عرض کردم، هنوز این تفسیر شریف جای خود را چنان که باید باز نکرده است و به ارزش واقعی آن پی نبرده‌اند، اگر این تفسیر در حوزه‌ها تدریس شود و روی محتویات و مطالب آن بحث و نقد و تجزیه و تحلیل به عمل آید و پیوسته این امر ادامه یابد، پس از دوپست سال ارزش آن معلوم خواهد شد!»

دفعه دیگری عرض کردم، من که به مطالعه این تفسیر مشغول می‌شوم، در بعضی از اوقات که آیات را به هر ربط می‌دهید و تزییره و آن‌ها را با دیدگر موزانه و از راه تطبیق، معنا را بیرون می‌کشید، جز آنکه بگوییم، در آن خیال‌های الهی آن را بر دست شما جاری ساخته است، تعبیر دیگری ندارم؛ ایشان سرسبز و تکان داده و می‌فرمودند: «این فقط حسن نظر است. ما کاری نکرده ایم…»

هنگام خردگه هر تبسم بود- دستشان را مقابل دهانشان می‌گرفتند و هنگام گریستن بر اهل بیت(علیهم‌السلام) می‌دیدم که دانه‌های درشت اسک از چشمه چشمانش می‌جوشید.

پرهیز از بدگویی

حجت الاسلام موسوی همدانی بیان می‌کند: «از خصوصیات مرحوم

معارف Maaref@Kayhan.ir

ادب زیارت امام معصوم (ع)

آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای

دعا است؛ چند کلمه اژثلش زیارت است، بقیّته‌اش دعا است- با زیارت جامعه که بسیار زیارت پُر مضمون و پُر مطلبی است. اگر اینها را بخوانید و به معنایش توجه کنید و با حضرت بسا این بیان حرف بزنید، عیبی ندارد. مثل این است که می‌خواهید بروید دیدن یک بزرگی، می‌جعمی هستمید، بعد مثلاً یک متن زیبایی را یکی‌تان می‌نویسید، می‌روید آنجا، یکی‌تان از طرف بقیّۀ ایسن متن را می‌خواند؛ این زیارت‌ها مثل همان متنی است - اگر فارسیه، اگر ترکیه، اگر گیلکیه، هر چه هستیم- حرف بزنیم، این آداب ملاقات و زیارت صورت گرفته البته اگر بخواهیم با یک بیان شیوا زیارت، حالا اگر معنایش را نناوسید و معنایش خودی حرف بزنیم، آن معنایش را هم غالباً کامل نیستیم- من نگاه کردم؛ اینهایی که همین حالا هم هست، انصافاً کار خوبی در این زمینه

علامه طباطبایی بود که در طی ۳۵ سال ارتباط با ایشان، جز بدگویی از دربار و رژیم طاغوت، هیچ‌گاه از کسی بدگویی نمی‌کردند، جحتاً-لاسلام سید احمد قاطمی نقل می‌کنند که مرحوم علامه هر‌گاه می‌خواست از کسی مدح کند، در یکی از تعبیر خویش ا می‌فرمود: «او کسی است که می‌توان به ایشان عرض کرد: سالم باز خواهد گشت.»

همردی با مسلمانان

از خصوصیات بارز علامه طباطبایی این بود که در همه زمینه‌های علمی، اسلامی، سیاسی و اجتماعی فردی آگاه و آشنا و صاحب درد بود که آنجا که وقتی برای برخی افراد حتی اشتباه و فحلا سؤالی پیش آمد، به ایشان متوسل می‌شدند و نظر این حکیم و فیلسوف را به عین فردی آگاه و بینا به ارزش‌های مکتبی و مسایل سیاسی-اجتماعی جهان اسلام جویا می‌شدند. در سال ۱۳۴۸ هـ.ش هم‌زمان با حملات وحشیانه ارتش رژیم صهیونیستی به کشورهای عربی و وقوع جنگ سیزده اعراب و رژیم استالگر قدس، علامه طباطبایی به همراه آیت‌الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی و استاد شهید مرتضی مطهری ضمن همردی با مسلمانان بازمی‌فلسطین، با انتشار یک بیانیه از امت مسلمان دعوت نمود تا برای یاری برداران مسلمان و عرب خود کمک‌های لازم را جمع‌آوری کنند، ایشان برای این منظور سه شماره حساب در سه بانک تهران باز کردند که به نام هر سه نفر افتتاح شده بود.

اخلاق اجتماعی علامه طباطبایی (ره) از زبان شاگردان

* آیت‌الله استادی می‌گوید: «مرحوم علامه همیشه در طول زندگی علمی‌اش دقت داشتند که به نیازها پاسخ دهند.

اینکه مرحوم شهید مطهری فرمود: هر کاری علمسی که انجام داده‌ام، در پاسخی یک نیاز اجتماعی بوده است؛ می‌توانم ادعا کنم که این روحیه و روش را از استادش علامه طباطبایی اخذ کرده‌ام»

حضور سربازان روسی در سال ۱۳۲۰، در آذربایجان، ناسنی را افزایش داده بود و مرحوم علامه نیز به ناچار یک قیبه تفنگ و یک قیبه سلاح کمربتی تهیه کردند و اغلب روزها فرزند خود، سید عبدالباقر را همراه خودشان به بیرون از روستا برده و آموزش تیراندازی و تسانه زنی می‌دادند. در سال ۱۳۲۱ - زمانی که علامه در روستای مهمل تولد خود ساکن شده بود - یک گروه تفر از روستایان آمدند و گفتند: «سربازان روسی به روستا حمله کرده‌اند که برای صرف ناهار به حیره شریف بیآورند. عوتم را پذیرفتند و به حیره شترشرف فرما شدند. در ضمن من علاقه داشتم که دو اسناد ربانی را در بحث‌های فلسفی به مباحثه دو طرفه وارد کنم. اما در این راه موفق نشدم زیرا هر دو اسناد بی‌هوی و هوس بودند و از مباحث‌های جدلی می‌ریختند. در آن مجلس اگر امام خمینی(ره) را مخاطب قرار می‌دادم و چیزی می‌پرسیدم، جواب می‌دادند و علامه طباطبایی سکوت می‌کردند و خواب گوش می‌دادند. اگر از علامه طباطبایی سؤال می‌کردم، جواب می‌دادند و امام خمینی(ره) سکوت می‌کردند و خواب گوش می‌دادند.»

دفاع از وطن

ایشان اول هوی و هوس و مباحثات جدلی نبود و همواره به سؤال‌ها، بدون خود نمایی پاسخ می‌داد. یکی از شاگردان علامه طباطبایی می‌گوید: «من در درس خارج فقه و اصول امام خمینی روحی فداه شرکت می‌کردم و درس فلسفه را خدمت استاد علامه طباطبایی می‌خواندم و به این هر دو استاد ربانی بسیار علاقمند بودم و عشق می‌ورزیدم. آن روزها من در مدرسه حجتیه قم ساکن بودم. پس از یکی از روزها از این دو اسناد دعوت کردم که برای صرف ناهار به حیره شترشرف بیآورند. عوتم را پذیرفتند و به حیره شترشرف فرما شدند. در ضمن من علاقه داشتم که دو اسناد ربانی را در بحث‌های فلسفی به مباحثه دو طرفه وارد کنم. اما در این راه موفق نشدم زیرا هر دو اسناد بی‌هوی و هوس بودند و از مباحث‌های جدلی می‌ریختند. در آن مجلس اگر امام خمینی(ره) را مخاطب قرار می‌دادم و چیزی می‌پرسیدم، جواب می‌دادند و علامه طباطبایی سکوت می‌کردند و خواب گوش می‌دادند. اگر از علامه طباطبایی سؤال می‌کردم، جواب می‌دادند و امام خمینی(ره) سکوت می‌کردند و خواب گوش می‌دادند.»

رفتار با شاگردان

مرحوم علامه طباطبایی در رابطه با شاگردان بسیار مهربان بود و با آنان انس و لغت می‌گرفت و از احوال آنها که به شهرستان‌ها منتقل شده بودند، جویا می‌شد. در برخورد با شاگرد، سبک و شیوه خاصی داشتند و اصلاً تحکم و تحمل نظر در کار نبود، اگر مسئله‌ای مطرح می‌شد ایشان نظر خود را می‌گفتند و بعد می‌فرمودند (این چیزی است که به نظرمان رسیده است، شما خودتان فکر بررسی کنید و ببینید تا چه اندازه مورد قبول است، و بدین ترتیب به شاگردان میدان تفکر می‌داد. در عین حال همواره سعی داشت به هر شاگردی که ذیل میگردان خود را از دستگاه طاغوت اعلام می‌کرد، فضای ایشان در قلب علامه‌ای که امام خمینی(ره) آن سال‌ها در سرزمین طاغوت به دست مبارک خود نوشته بودند، همراه فضای نه نفر دیگر از مریدان و علما می‌گشت. این افراد همگی در آن سال‌ها با مرحوم طباطبایی در درس آیت‌الله محمد حسین اصفهانی شرکت می‌کردیم. روزی یکی از شاگردان اشکال بی‌اساسی را مطرح کرد و همه خندیدند و من هم خنده‌ام گزفت. وقتی از کلاس بیرون آمدیم با آقای طباطبایی رو به رو شدیم که در خواب کشیده بود. مرا که دید فرمود: «تو چرا خندیدی؟! اگر مطلبی را تو خوب و روان می‌فهمی باید خدا را شکر کنی نه اینکه به دیگران بخندی!» علامه طباطبایی خودشان رفتگی داشتند که از او خواسته بودند هر‌گاه عیبی از ایشان دید، به ایشان تذکر دهد تا خود را اصلاح کنند.»

صدقه دادن

یکی از ارادتمندان مرحوم علامه می‌گوید: «روزی آقای طباطبایی در مجلسی با من صحبت می‌کردند و می‌فرمودند: «این چیزی است که به نظرمان رسیده است، شما خودتان فکر بررسی کنید و ببینید تا چه اندازه مورد قبول است، و بدین ترتیب به شاگردان میدان تفکر می‌داد. در عین حال همواره سعی داشت به هر شاگردی که ذیل میگردان خود را از دستگاه طاغوت اعلام می‌کرد، فضای ایشان در قلب علامه‌ای که امام خمینی(ره) آن سال‌ها در سرزمین طاغوت به دست مبارک خود نوشته بودند، همراه فضای نه نفر دیگر از مریدان و علما می‌گشت. این افراد همگی در آن سال‌ها با مرحوم طباطبایی در درس آیت‌الله محمد حسین اصفهانی شرکت می‌کردیم. روزی یکی از شاگردان اشکال بی‌اساسی را مطرح کرد و همه خندیدند و من هم خنده‌ام گزفت. وقتی از کلاس بیرون آمدیم با آقای طباطبایی رو به رو شدیم که در خواب کشیده بود. مرا که دید فرمود: «تو چرا خندیدی؟! اگر مطلبی را تو خوب و روان می‌فهمی باید خدا را شکر کنی نه اینکه به دیگران بخندی!» علامه طباطبایی خودشان رفتگی داشتند که از او خواسته بودند هر‌گاه عیبی از ایشان دید، به ایشان تذکر دهد تا خود را اصلاح کنند.»

پرهیز از بدگویی

حجت الاسلام موسوی همدانی بیان می‌کند: «از خصوصیات مرحوم

* در حرم مطهر، چه داخل خود حرم، چه بیرون حرم در رواق‌ها و صحن‌ها، اگر بتوانید دل را وصل کنید، هر جا باشید، نزدیکی هست. بعضی‌ها خیال می‌کنند باید بروند حتماً به ضریح بچسبند! اینها چون دل‌هایشان وصل نمی‌شود، می‌خواهند جسم‌ها را وصل کنند؛ چه فایده دارد؟ بعضی‌ها همان دم ضریح هستند و چسبیده‌اند به ضریح، اما دلشان اصلاً متصل به امام رضا نیست؛ یکی هم ممکن است دور تر باشد، اما دلش متمصل باشد؛ این خوب است. اگر این‌چو زیارت کردید، این خوب است.



به معنوتی که در آنجا حضور دارد و حرفتان را بزنید. بعد که این حرف را با زبان خودتان یا با توجه به این متنی که دست شماست ازبید -یعنی همین زیارت جامعه مثلاً یا زیارت مخصوصه امام رضا یا زیارت امین‌الله! اینها مضامین خوبی دارد، ولو درست هم معنایش را نفهمید، [اما] یک مقدار هم از آن بخوانید، هستند که از ما خیلی بالاترند؛ برای ما‌ها همین زیارتی که گفتیم، یک زیارت خوب است. اگر این‌چو سلام یا نصف صفحه‌اش را بخوانید، عیب ندارد؛ اما توجه داشته باشید که این یک متنی است که خیلی خوب تنظیم شده، زبنا تنظیم شده- و خلی ناقص است- و این هم نشد و نتوانستید، به زبان خودتان با حضرت حرف بزنید. این حرف دهن را می‌خورد؛ اگر با لب تنها باشد، اشکال ندارد. گفت: گوش کن با لب خویوش سخن می‌گویم (پاسخم گو به نگاهی که زبان من و توست!)^(۱)

علاوه طباطبایی بود که در طی ۳۵ سال ارتباط با ایشان، جز بدگویی از دربار و رژیم طاغوت، هیچ‌گاه از کسی بدگویی نمی‌کردند، جحتاً-لاسلام سید احمد قاطمی نقل می‌کنند که مرحوم علامه هر‌گاه می‌خواست از کسی مدح کند، در یکی از تعبیر خویش ا می‌فرمود: «او کسی است که می‌توان به ایشان عرض کرد: سالم باز خواهد گشت.»

همردی با مسلمانان

از خصوصیات بارز علامه طباطبایی این بود که در همه زمینه‌های علمی، اسلامی، سیاسی و اجتماعی فردی آگاه و آشنا و صاحب درد بود که آنجا که وقتی برای برخی افراد حتی اشتباه و فحلا سؤالی پیش آمد، به ایشان متوسل می‌شدند و نظر این حکیم و فیلسوف را به عین فردی آگاه و بینا به ارزش‌های مکتبی و مسایل سیاسی-اجتماعی جهان اسلام جویا می‌شدند. در سال ۱۳۴۸ هـ.ش هم‌زمان با حملات وحشیانه ارتش رژیم صهیونیستی به کشورهای عربی و وقوع جنگ سیزده اعراب و رژیم استالگر قدس، علامه طباطبایی به همراه آیت‌الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی و استاد شهید مرتضی مطهری ضمن همردی با مسلمانان بازمی‌فلسطین، با انتشار یک بیانیه از امت مسلمان دعوت نمود تا برای یاری برداران مسلمان و عرب خود کمک‌های لازم را جمع‌آوری کنند، ایشان برای این منظور سه شماره حساب در سه بانک تهران باز کردند که به نام هر سه نفر افتتاح شده بود.

حضور سربازان روسی در سال ۱۳۲۰، در آذربایجان، ناسنی را افزایش داده بود و مرحوم علامه نیز به ناچار یک قیبه تفنگ و یک قیبه سلاح کمربتی تهیه کردند و اغلب روزها فرزند خود، سید عبدالباقر را همراه خودشان به بیرون از روستا برده و آموزش تیراندازی و تسانه زنی می‌دادند. در سال ۱۳۲۱ - زمانی که علامه در روستای مهمل تولد خود ساکن شده بود - یک گروه تفر از روستایان آمدند و گفتند: «سربازان روسی به روستا حمله کرده‌اند که برای صرف ناهار به حیره شترشرف بیآورند. عوتم را پذیرفتند و به حیره شترشرف فرما شدند. در ضمن من علاقه داشتم که دو اسناد ربانی را در بحث‌های فلسفی به مباحثه دو طرفه وارد کنم. اما در این راه موفق نشدم زیرا هر دو اسناد بی‌هوی و هوس بودند و از مباحث‌های جدلی می‌ریختند. در آن مجلس اگر امام خمینی(ره) را مخاطب قرار می‌دادم و چیزی می‌پرسیدم، جواب می‌دادند و علامه طباطبایی سکوت می‌کردند و خواب گوش می‌دادند. اگر از علامه طباطبایی سؤال می‌کردم، جواب می‌دادند و امام خمینی(ره) سکوت می‌کردند و خواب گوش می‌دادند.»

روحیه نیاز شنیدن

فرزند ایشان نقل می‌کند: «پدرم از درآمد زمین زراعی که داشت به روستایانی که نیازمند بودند وام می‌داد و رسید می‌گرفت و چنانچه کسی بعد از دو فصل برداشت محصول قادر به پرداخت بدهی خود نبود، آن را بخشیده و قبض را به خودش پس می‌داد و از طلب خود صرف نظر می‌کرد. یکبار چند قبض دستم پدرم بود که از این واسطه‌ها طلبکار بود، آن روز من دیدم قبض‌ها را از جیب خود درآوردم، مدتی به آنها گریست و ناگهان همه را پاره کرد و دور ریخت. در حالی که بیش از حد تصور به پول برای گذراندن معاش عادی احتیاج داشتم، من با تعجب پرسیدم: پدر چرا اینکار را کردید؟ نگاهی عمیق به من کرد و گفت: «پسرم اگر داشتند، می‌آوردند و می‌دادند، خدا را خوش نمی‌آید که، من بدانم آنها دستشان خالی است و می‌هند آنها را تحت فشار قرار دهم و این بی‌تلاکری کنم.»

روحیه نیاز شنیدن

حجت الاسلام استادی می‌گوید: «مرحوم علامه همیشه در طول زندگی علمی‌اش دقت داشتند که به نیازها پاسخ دهند. اینکه مرحوم شهید مطهری فرمود: هر کاری علمي که انجام داده‌ام، در پاسخ یک نیاز اجتماعی بوده است؛ می‌توانم ادعا کنم که این روحیه و روش را از استادش علامه طباطبایی اخذ کرده‌ام است.»

دفاع از وطن

حضور سربازان روسی در سال ۱۳۲۰، در آذربایجان، ناسنی را افزایش داده بود و مرحوم علامه نیز به ناچار یک قیبه تفنگ و یک قیبه سلاح کمربتی تهیه کردند و اغلب روزها فرزند خود، سید عبدالباقر را همراه خودشان به بیرون از روستا برده و آموزش تیراندازی و تسانه زنی می‌دادند. در سال ۱۳۲۱ - زمانی که علامه در روستای مهمل تولد خود ساکن شده بود - یک گروه تفر از روستایان آمدند و گفتند: «سربازان روسی به روستا حمله کرده‌اند که برای صرف ناهار به حیره شترشرف بیآورند. عوتم را پذیرفتند و به حیره شترشرف فرما شدند. در ضمن من علاقه داشتم که دو اسناد ربانی را در بحث‌های فلسفی به مباحثه دو طرفه وارد کنم. اما در این راه موفق نشدم زیرا هر دو اسناد بی‌هوی و هوس بودند و از مباحث‌های جدلی می‌ریختند. در آن مجلس اگر امام خمینی(ره) را مخاطب قرار می‌دادم و چیزی می‌پرسیدم، جواب می‌دادند و علامه طباطبایی سکوت می‌کردند و خواب گوش می‌دادند. اگر از علامه طباطبایی سؤال می‌کردم، جواب می‌دادند و امام خمینی(ره) سکوت می‌کردند و خواب گوش می‌دادند.»

پیرامون حکومت اسلامی

آیتالله طباطبایی بیان کرده‌اند که زمان شاه از آنچه در جامعه می‌گذشت ناخشنود بودند، پس‌از انقلاب راضی و خشنود بودند. از شاه و رژیمش منجز بودند. یک بار به ایشان گفته شد: «شاه تصمیم گرفته به شما تذکری فلسفه بدهد»؛ ایشان بسیار خشمگین و نازحت شدند و اعلام کردند که به هیچ وجه چنین چیزی را نخواهند پذیرفت. افراد بسیاری - از جمله رئیس وقت دانشکده الهیات، بنده ایشان آمده و اصرار کردند که «مدرک را قبول کنید و گرنه شاه خشمگین می‌شود.» اما علامه فرمودند: «شاه ترسی ندارم. حاضر به پذیرفتن آن مدرک نیستم.»

زمانی آمریکا از دولت ایران خواست که استاد طباطبایی را برای تدریس فلسفه به آن کشور راهی کند، شاه در این راه به آیت‌الله بروجردی متوسل شد و فرمودند: «این سال‌ها بر ضد رژیم طاغوت به دست مبارک خود نوشته‌ بودند، همراه امضای نه نفر دیگر از مریدان و علما می‌گشتند. این افراد همگی در آن سال‌ها با مرحوم طباطبایی در درس آیت‌الله محمد حسین اصفهانی شرکت می‌کردیم. روزی یکی از شاگردان اشکال بی‌اساسی را مطرح کرد و همه خندیدند و من هم خنده‌ام گزفت. وقتی از کلاس بیرون آمدیم با آقای طباطبایی رو به رو شدیم که در خواب کشیده بود. مرا که دید فرمود: «تو چرا خندیدی؟! اگر مطلبی را تو خوب و روان می‌فهمی باید خدا را شکر کنی نه اینکه به دیگران بخندی!» علامه طباطبایی خودشان رفتگی داشتند که از او خواسته بودند هر‌گاه عیبی از ایشان دید، به ایشان تذکر دهد تا خود را اصلاح کنند.»

* امضای ایشان در ذیل اعلامیه‌ای که ایشان صادر کردند، در تفسیر المیزان، ذیل آیه دوستی از سوره «آل عمران»، صفحاتی را به شیوه حکومت اسلامی و عناصر سازنده آن اختصاص دادند و آن را در ده بخش تنظیم کردند؛ در حالی که تا آن روز، در هیچ کتابی با آن اتقان و روشنی، چنین مطالبی درباره حکومت اسلامی دیده نمی‌شد. حتی به این هم بسنده نکردند و جداگانه رساله‌ای فارسی درباره حکومت اسلامی و ابعاد گوناگون آن نگاشتند و به چاپ سپردند.

**

* از قول آیت‌الله مصباح نقل می‌کنند: وقتی علامه پاسخ پرسشی را نمی‌دانستند، با صوت بلند و واضح می‌فرمودند: «نمی‌دانم»، اما هنگامی که می‌خواستند سؤالی را جواب دهند، با صوت آرام سخن می‌گفتند.

حضور سربازان روسی در سال ۱۳۲۰، در آذربایجان، ناسنی را افزایش داده بود و مرحوم علامه نیز به ناچار یک قیبه تفنگ و یک قیبه سلاح کمربتی تهیه کردند و اغلب روزها فرزند خود، سید عبدالباقر را همراه خودشان به بیرون از روستا برده و آموزش تیراندازی و تسانه زنی می‌دادند. در سال ۱۳۲۱ - زمانی که علامه در روستای مهمل تولد خود ساکن شده بود - یک گروه تفر از روستایان آمدند و گفتند: «سربازان روسی به روستا حمله کرده‌اند که برای صرف ناهار به حیره شترشرف بیآورند. عوتم را پذیرفتند و به حیره شترشرف فرما شدند. در ضمن من علاقه داشتم که دو اسناد ربانی را در بحث‌های فلسفی به مباحثه دو طرفه وارد کنم. اما در این راه موفق نشدم زیرا هر دو اسناد بی‌هوی و هوس بودند و از مباحث‌های جدلی می‌ریختند. در آن مجلس اگر امام خمینی(ره) را مخاطب قرار می‌دادم و چیزی می‌پرسیدم، جواب می‌دادند و علامه طباطبایی سکوت می‌کردند و خواب گوش می‌دادند. اگر از علامه طباطبایی سؤال می‌کردم، جواب می‌دادند و امام خمینی(ره) سکوت می‌کردند و خواب گوش می‌دادند.»

شد و مرحوم بروجردی در خلوص‌اش راه را بر استاد رساند، اما علامه نپذیرفتند. علامه طباطبایی از سال‌های (۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲ ش، در نشست‌هایی که به شاه‌تارک می‌دادند تفکر می‌کرد. در عین حال همواره سعی داشت به هر شاگردی که ذیل میگردان خود را از دستگاه طاغوت اعلام می‌کرد، فضای ایشان در قلب علامه‌ای که امام خمینی(ره) آن سال‌ها در سرزمین طاغوت به دست مبارک خود نوشته بودند، همراه فضای نه نفر دیگر از مریدان و علما می‌گشت. این افراد همگی در آن سال‌ها با مرحوم طباطبایی در درس آیت‌الله محمد حسین اصفهانی شرکت می‌کردیم. روزی یکی از شاگردان اشکال بی‌اساسی را مطرح کرد و همه خندیدند و من هم خنده‌ام گزفت. وقتی از کلاس بیرون آمدیم با آقای طباطبایی رو به رو شدیم که در خواب کشیده بود. مرا که دید فرمود: «تو چرا خندیدی؟! اگر مطلبی را تو خوب و روان می‌فهمی باید خدا را شکر کنی نه اینکه به دیگران بخندی!» علامه طباطبایی خودشان رفتگی داشتند که از او خواسته بودند هر‌گاه عیبی از ایشان دید، به ایشان تذکر دهد تا خود را اصلاح کنند.»

صدقه دادن